

بهترین متاع
در آدله
متن أبی شجاع

تألیف:

أحمد بن حسین بن أحمد إصفهانی

ترجمه، تحقیق، تفریح أهادیث و بیان دلایل:

سید مسلم تفت دار

مدرسه امیریه

جزیره قشم – گیاهدان

فَصْلٌ: وَالشُّفْعَةُ^۱ وَاجِبَةٌ^۲ بِالْخُلْطَةِ دُونَ الْجَوَارِ،^۳ فِيمَا يَنْقَسِمُ دُونَ مَا لَا يَنْقَسِمُ،^۴ وَفِي كُلِّ مَا لَا يُنْقَلُ مِنَ الْأَرْضِ كَالْعَقَارِ وَغَيْرِهِ.^۵

و شفعه به (شرط) مخلوط بودن (مال شرکاء) ثابت است بدون همسایگی. در چیزی که تقسیم می‌شود به غیر از چیزی که تقسیم نمی‌شود و در هر چیزی که از زمین نقل کرده نمی‌شود مانند: ساختمان و غیر آن.

۱. در معنی آمده: ابن المنذر، اجماع را در این باره بیان کرده اما رافعی از جابر بن زید تابعی انکار شفعه را بیان کرده است. دمیری می‌گوید: احتمالاً روایت وارده در مورد انکار شفعه از طرف جابر بن زید صحیح نیست.

۲. در این جا واجب به معنای ثابت است. یعنی حق شفعه برای شفعه کننده ثابت است و اختیار دارد که شفعه کند. نه این که بگوییم شفعه واجب است یعنی فرض است.

۳. عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: قَضَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالشُّفْعَةِ فِي كُلِّ مَا لَمْ يُقَسَّمْ، فَإِذَا وَقَعَتِ الْحُدُودُ، وَصُرِّفَتِ الطَّرُوقُ فَلَا شُفْعَةَ. بخاری ۲۲۵۷

رسول الله صلی الله علیه وسلم در هر چیزی که هنوز تقسیم کرده نشده بود به شفعه قضاوت می‌نمود. پس هرگاه حدود زمین معلوم شود و راه‌ها چرخ داده شوند؛ شفعه نیست.

۴. دلیل آن حدیث قبل است.

مثلاً: در یک زمین مشاع، دو نفر شریک‌اند که سهم آنان، سه به یک است. حال اگر کسی که یک سهم دارد، سهم خود را به شخص ثالثی به مبلغ صد میلیون فروخت و پول را دریافت کرد، آن شریکی که سه سهم دارد می‌تواند شفعه کند و صد میلیون به شخص ثالث بدهد و تمام زمین را از آن خود کند. زیرا شفعه به خاطر دفع ضرری است که به سبب تقسیم برای شرکاء بوجود می‌آید.

اما اگر دو همسایه‌ای که دیوار به دیوارند، یکی از آنان خانه‌ی خود را فروخت، همسایه‌ی اول، حق شفعه ندارد.

۵. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الشُّفْعَةُ فِي كُلِّ شَرِكٍ، فِي أَرْضٍ، أَوْ رَبْعٍ، أَوْ حَائِطٍ، لَا يَصْلُحُ أَنْ يَبِيعَ حَتَّى يَعْزِضَ عَلَى شَرِيكِهِ، فَيَأْخُذَ أَوْ يَدَعَ، فَإِنْ أَبَى، فَشَرِيكُهُ أَحَقُّ بِهِ حَتَّى يُؤْذَنَهُ. مسلم ۱۶۰۸

شفعه در هر چیز شراکتی است، در زمین یا منزل یا باغ. شایسته نیست که (مالک) بفروشد تا این که آن را بر شریک خویش عرضه دهد. پس (آن شریک) یا می‌گیرد یا رها می‌سازد. اگر مالک، امتناع ورزید پس شریک او به آن سزاوارتر است تا این که به مالک اجازه بدهد (که آن را به شخص ثالثی بفروشد).

بِالْتَّمَنِ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهِ الْبَيْعُ^۱، وَهِيَ عَلَى الْفَوْرِ^۲، فَإِنْ أَخْرَجَهَا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا بَطَلَتْ^۳.
به قیمتی که بر آن معامله واقع شده است و شفعه بر فور است پس اگر شفعه را به همراه قدرت بر آن به تأخیر انداخت، باطل می‌شود.

وَإِذَا تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى شِقْصِ أَخْذِهِ الشَّفِيعُ بِمَهْرٍ الْمِثْلِ^۴، وَإِذَا كَانَ الشُّفَعَاءُ جَمَاعَةً اسْتَحَقُّوْهَا عَلَى قَدْرِ الْأَمْلاكِ^۵.

و هرگاه بر قطعه‌ای از زمین با زنی ازدواج کرد، شفعه کننده با مهر مثل آن (زمین) را می‌گیرد. و هرگاه شفعه‌کنندگان گروهی بودند به مقدار مالکیت، مستحق آن می‌شوند.

۱. در منهاج و شرح آن، معنی آمده: اگر شخصی قسمتی از زمین را به مثلی همانند گندم و جو خریده است پس شفیع به آن شخص به همان اندازه گندم یا جو می‌پردازد اما اگر قیمتی بوده پس اعتبار قیمت به روزی است که بیع انجام گرفته نه روزی که شفعه واقع شده است.

۲. در معنی آمده: زیرا حقی است که جهت دفع ضرر مشروع گردیده شده است پس همانند رد به عیب باید فوراً صورت گیرد.

در منهاج آمده: هرگاه شفیع بر معامله اطلاع پیدا کرد بر حسب عادت فوراً می‌شتابد. اگر مریض بود یا از شهر مشتری غایب بود یا از دشمنی می‌ترسید و نتوانست بیاید، پس اگر می‌تواند برای خودش وکیل می‌گیرد تا از طرف او شفعه کند یا این که شاهد می‌گیرد که او خواستار شفعه است. اگر کسی که توانائی این دو کار را داشت اما انجام نداد حق او جهت شفعه کردن باطل می‌شود.

اما اگر در نماز یا حمام یا خوردن طعام بود با تکمیل کردن این حوائج، حق او باطل نمی‌شود.

۳. در معنی آمده: زیرا سهل‌انگاری و تقصیر از طرف خودش بوده است.

۴. در معنی آمده: زیرا آن قطعه از زمین در عوض بضع گرفته شده و بضع نیز قیمت آن مهر مثل است.

مثلاً: زید در یک زمینی با عمرو شریک است. سپس زید با هند ازدواج می‌کند و مهریه‌ی او را همان زمینی قرار می‌دهد که با عمرو شریک است. در این حالت عمرو می‌تواند شفعه کند و آن قطعه زمینی که سهم زید بوده را با مهر مثل به مالکیت خویش درآورد. فرقی ندارد که قیمت زمین، چندین برابر مهر مثل باشد یا عکس آن. همان‌گونه که در این مسأله مشاهده شد قیمت زمین هیچ تأثیری ندارد.

۵. در معنی آمده: زیرا حقی است که با مالکیت، مستحق آن می‌شود پس به مقدار مالکیت خویش شفعه می‌کند. مثلاً: سه نفر در یک زمینی شریک‌اند. نفر اول، یک سهم، نفر دوم، دو سهم و نفر سوم، سه سهم دارد. اگر نفر سوم سهم خود را به شخص ثالثی بفروشد. می‌بینیم که رابطه‌ی بین سهم نفر اول و نفر دوم، دو به یک است. پس نفر دوم، دو قسمت از سه قسمت سهم شخص ثالث را می‌تواند شفعه کند و نفر اول، یک قسمت از سه قسمت سهم نفر سوم را می‌تواند شفعه کند.

فَصْلٌ: وَلِلْقِرَاضِ^١ أَرْبَعَةٌ شَرَايِطٌ: أَنْ يَكُونَ عَلَى نَاضٍ مِنَ الدَّرَاهِمِ وَالِدَّنَانِيرِ^٢.

و برای مضاربه چهار شرط است: آن که بر نقد از دینارها و درهم‌ها باشد.

وَأَنْ يَأْذَنَ رَبُّ الْمَالِ لِلْعَامِلِ فِي التَّصَرُّفِ^٣ مُطْلَقًا أَوْ فِيمَا لَا يَنْقَطِعُ وُجُودُهُ غَالِبًا،^٤ وَأَنْ يَشْتَرِطَ لَهُ جُزْءًا مَعْلُومًا مِنَ الرَّبْحِ^٥.

و آن که صاحب مال در تصرف (در مالش) به عامل اجازه‌ی مطلق بدهد یا (اجازه دهد) در چیزی که در اغلب، وجود آن منقطع نمی‌شود و آن که برای او (یعنی برای عامل) قسمت معلومی از سود را شرط کند.

١. در تحفه، نهاییه و مغنی آمده: اصل در قرارداد مضاربه، اجماع است.

عقد مضاربه این است که مالک، مقداری از سرمایه‌اش را به دست عامل می‌دهد که با آن تجارت کند و سود حاصل از آن را بر هر مقداری که در قرارداد گنجانده شده، بین خود تقسیم کنند.

٢. در تحفه آمده: به اجماع صحابه جایز است. در مغنی آمده: به اجماع صحابه همان گونه که در روضه الطالبین آمده و امام جوینی اجماع را بیان کرده است.

در اقناع آمده: زیرا در مضاربه فریب وجود دارد به دلیل این که مقدار کار کردن عامل مجهول و سود آن نامعلوم است. اما به علت حاجت شدید مردم به آن جایز دانسته شده است به همین دلیل با چیزی صحیح می‌شود که همیشه رایج و تجارت با آن آسان باشد که آن فقط با نقد امکان‌پذیر است.

٣. زیرا تصرف در مال دیگری بدون اجازه از او جایز نیست.

٤. بدون گذاشتن شرطی، عامل را در تجارت کردن آزاد بگذارد. در منهج آمده: جایز نیست که مالک بر عامل شرط بگذارد که در کالای معینی (مثلا این گندم‌ها را بخر) یا نوع معینی که نادر است (مانند انبه در زمستان) قرارداد مضاربه ببندد یا بگوید فقط با فلان شخص معامله کن. در مغنی آمده: زیرا کالای معین ممکن است سود نکند و نادر الوجود ممکن است یافته نشود و شخص معین ممکن است با او معامله نکند یا معامله با چنین شخصی سودی در بر نداشته باشد و در همه‌ی این موارد، به مقصود مضاربه خلل وارد می‌شود که همانا آن سود است.

٥. زیرا جهالت به مقدار سود جایز نیست و سبب نزاع بین طرفین خواهد شد که شریعت اسلام با آن مخالف است. پس باید سود حاصل از آن معلوم گردد، مثلا در قرارداد گنجانده شود که سود آن نصف نصف یا دو به یک باشد.

در منهج آمده: اگر عقد قراض فاسد شد (یا نصیب عامل از سود حاصل از آن معلوم کرده نشد) سود و زیان به مالک تعلق می‌گیرد (زیرا که سود و زیان، حاصل مال اوست) و به عامل، مزد کارگری‌اش تعلق می‌گیرد.

وَأَنْ لَا يُقَدَّرَ بِمُدَّةٍ^۱ وَلَا ضَمَانَ عَلَى الْعَامِلِ^۲ إِلَّا بَعْدَ وَاوَانٍ^۳. وَإِذَا حَصَلَ رِبْحٌ وَخُسْرَانٌ جُبِرَ الْخُسْرَانُ بِالرِّبْحِ^۴.

و آن که (قرارداد مضاربه) به مدت تقدیر کرده نشود. و غرامتی بر عامل نیست مگر به دشمنی. و هرگاه سود و زیان حاصل شد، زیان با سود، جبران کرده می‌شود.

فَصْلٌ: وَالْمَسَاقَاةُ جَائِزَةٌ عَلَى التَّخْلِ^۶ وَالكَرْمِ^۷. وَلَهَا شَرْطَانِ: أَحَدُهُمَا أَنْ يُقَدَّرَ بِمُدَّةٍ مَعْلُومَةٍ^۸، وَالثَّانِي أَنْ يُعَيَّنَ لِلْعَامِلِ جُزْءًا مَعْلُومًا مِنَ الثَّمَرَةِ^۹.

و مساقات بر درخت نخل و انگور جایز است. و برای آن، دو شرط است: یکی از آن دو: آن که آن را به مدت معلومی تقدیر کند. و دوم: آن که برای عامل، قسمت مشخصی از ثمر را تعیین کند.

۱. در تحفه و اقناع آمده: زیرا ممکن است در آن مدتی که معلوم کرده‌اند به مقصود مضاربه دست نیابند که همانا آن حصول سود است.

۲. در اقناع آمده: زیرا دست او دست امانت است. (مالک او را امین دانسته و با رضایت خویش، مال خود را به او واگذار کرده است).

۳. در کفایه الاخیار آمده: همانند سایر کسانی که امین دانسته می‌شوند به سبب تقصیر و سهل‌انگاری اوست که غرامت کرده می‌شود.

۴. در اقناع آمده: زیرا عرف اقتضای آن می‌کند.

۵. در تحفه، نهاییه و مغنی آمده: اصل در آن قبل از اجماع، احادیث وارد شده است: **عَنْ نَافِعٍ، أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ**

عُمَرَ، أَخْبَرَهُ: أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَامَلَ حَیْبَرَ بِشَطْرِ مَا يَخْرُجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرٍ أَوْ زَرْعٍ.

بخاری ۲۳۲۸

رسول الله صلی الله علیه وسلم با اهل خیبر قرارداد بست به نصف چیزی که از ثمر یا زراعت از آن خارج می‌شود. عقد مساقات یعنی این که مالک، باغ خود را که در آن نخل یا انگور قرار دارد به عاملی می‌سپارد که تا چیدن ثمرات آن، رسیدگی به عمل بیاورد و ثمرات آن میان خودشان تقسیم شود.

۶. دلیل آن حدیث **بخاری ۲۳۲۸** که گذشت.

۷. در تحفه، نهاییه و مغنی آمده: زیرا همانند نخل، زکات به آن تعلق می‌گیرد و خرص کرده می‌شود.

۸. در کفایه الاخیار آمده: زیرا عقد لازم است پس به اجاره شباهت پیدا می‌کند.

۹. زیرا جهالت به مقدار سود جایز نیست و سبب نزاع بین طرفین خواهد شد که شریعت اسلام با آن مخالف است.

ثُمَّ الْعَمَلُ فِيهَا عَلَى ضَرْبَيْنِ: عَمَلٌ يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَى الثَّمَرَةِ فَهُوَ عَلَى الْعَامِلِ.^۱ وَعَمَلٌ يَعُودُ نَفْعُهُ إِلَى الْأَرْضِ فَهُوَ عَلَى رَبِّ الْمَالِ.^۲

سپس عمل در آن بر دو نوع است: عملی که نفع آن به ثمر بازمی‌گردد پس آن بر عامل است. و عملی که نفع آن به زمین بازمی‌گردد پس آن بر صاحب مال است.

فَصْلٌ: وَكُلُّ مَا أَمْكَنَ الْإِنْتِفَاعُ بِهِ^۳ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ^۴ صَحَّتْ إِجَارَتُهُ.

و هر چیزی که نفع بردن به آن همراه بقای ذات آن ممکن است، اجاره‌ی آن صحیح است.

۱. در اقناع آمده: زیرا عرف اقتضای آن می‌کند.

چیزهائی که بر عامل لازم می‌شود، مانند: آب دادن، پاک‌سازی مجرای آب از گل و مانند آن، اصلاح اطراف درخت که برای آبیاری درخت ساخته می‌شود، عملیات تلقیح کردن نخل، پاک‌سازی گیاهان هرز و هر عملی که نفع آن به ثمر بازمی‌گردد.

۲. در اقناع آمده: زیرا عرف اقتضای آن می‌کند.

چیزهائی که بر مالک لازم می‌شود چیزهائی است که مقصود از آن حفظ اصول درخت است، مانند: دیوارکشی باغ، حفر کانال آب، نصب در برای باغ، تعمیر چاه، آوردن پمپ آب، تهیه‌ی ابزار کار همانند: بیل، داس و غیره.

۳. در تحفه، نهاییه و معنی آمده: اصل در آن قبل از اجماع، آیه و حدیث وارد شده است: ﴿فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ

فَأْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ﴾ بخاری ۲۳۲۸

اگر به نوزادان شما شیر دادند پس مزد آنان را بدهید.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَعْطُوا الْأَجِيرَ أَجْرَهُ، قَبْلَ أَنْ يَجِفَّ عَرَقُهُ. صحیح، ابن ماجه

۲۴۴۳

دستمزد کارگر را پرداخت کنید قبل از این که عرق او خشک شود.

۴. پس اجاره دادن هیزم برای افروختن آتش و اموری شبیه به آن، صحیح نیست زیرا ذات آن از بین می‌رود.

إِذَا قُدِّرَتْ مَنَفَعَتُهُ بِأَحَدِ أَمْرَيْنِ بِمُدَّةٍ أَوْ عَمَلٍ^۱ وَإِطْلَاقُهَا يَقْتَضِي تَعْجِيلَ الْأَجْرَةِ^۲ إِلَّا أَنْ يُشْتَرَطَ التَّأْجِيلُ^۳.

هرگاه منفعت آن به یکی از دو امر تقدیر کرده شد: به مدت یا عمل. و اطلاق اجاره، نقد بودن اجرت را اقتضا می‌کند مگر آن که مدت را شرط کند.

وَلَا تَبْطُلُ الْإِجَارَةُ بِمَوْتِ أَحَدِ الْمُتَعَاقِدَيْنِ^۴ وَتَبْطُلُ بِتَلْفِ الْعَيْنِ الْمُسْتَأْجَرَةِ^۵ وَلَا ضَمَانَ عَلَى الْأَجِيرِ إِلَّا بَعْدَ وَاوَانٍ^۶.

و با مرگ یکی از دو طرف قرارداد، اجاره باطل نمی‌شود. و با تلف شدن عینی که اجاره گرفته شده باطل می‌شود. و بر اجاره گیرنده غرامتی نیست مگر با دشمنی.

۱. اجاره‌ی مدتی مانند: خانه‌ای را به مدت یک سال اجاره می‌دهد. اجاره به عمل، مانند: از این پارچه، یک پیراهن برابیم بساز.

در کفایه الأخیار آمده: قاعده این است: منفعتی که برای آن عقد بسته شده اگر تقدیر کرده نمی‌شود مگر با زمان، پس شرط صحیح بودن اجاره این است که با زمان، تقدیر کرده شود، مانند: مانند اجاره برای سکونت و شیردادن. زیرا تعیین کردن آن، گاهی مشکل و گاهی ناممکن می‌شود.

و اگر منفعت، تقدیر کرده نمی‌شود مگر با عمل، پس با عمل تقدیر کرده می‌شود، مانند: سوار کردن و حج انجام دادن. و اگر می‌توان هم با زمان و هم با عمل تقدیر کرد، مانند: خیاطی و بنا کردن، پس عقد اجاره باید با یکی از این دو بسته شود و اگر نه صحیح نمی‌باشد، مانند این که بگوید: تو را به اجاره گرفتم این پارچه را برابیم در مدت یک روز بدوزی. زیرا اگر خیاط تا نصف روز از کار خود فارغ شد و مالک در بقیه‌ی روز از او مطالبه‌ی عمل کرد نمی‌تواند کار انجام دهد در نتیجه در عمل خلل وارد می‌شود و اگر در بقیه‌ی روز از او کار مطالبه نکند به مدت خلل وارد می‌شود.

۲. در اقناع و کفایه الأخیار آمده: همانند بیع که اطلاق آن نقد محسوب می‌شود. مثلا اگر خانه‌ای را به یک میلیون اجاره دهد یا به صد میلیون بفروشد در هر دو مسأله چون مدت تعیین نشده، مبلغ باید نقدا پرداخت گردد.

۳. مثلا بگوید: این خانه را به این مبلغ، یک ساله از تو اجاره گرفتم که پول آن را بعد از یک ماه پرداخت کنم.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْمُسْلِمُونَ عَلَى شُرُوطِهِمْ. حسن صحیح، ابوداود ۳۵۹۴

مسلمانان بر شروط خود هستند.

۴. در اقناع آمده: زیرا اجاره، عقد لازم است. پس در استیفای منفعت اجاره، وارثین جایگزین مورث خود می‌شوند.

در کفایه الأخیار آمده: زیرا عقد اجاره، معاوضه‌ی چیزی است که انتقال را قبول می‌کند.

۵. در اقناع آمده: به علت زائل بودن نام اجاره و عدم توانائی بر استفاده از مال مستأجره.

۶. در اقناع آمده: زیرا دست او دست امانت است.

فَصْلٌ: وَالْجَعَالَةُ جَائِزَةٌ

و (قرارداد) جعاله جایز است.

۱. در معنی آمده: اصل در آن قبل از اجماع، احادیث است، از آن:

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ، أَنَّ رَهْطًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ انْطَلَقُوا فِي سَفَرَةٍ سَافَرُوهَا، حَتَّى نَزَلُوا بِحَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ الْعَرَبِ، فَاسْتَضَافُوهُمْ فَأَبَوْا أَنْ يُضَيَّفُوهُمْ، فَلِدِعَّ سَيِّدُ ذَلِكَ الْحَيِّ، فَسَعَوْا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لَا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: لَوْ أَتَيْتُمْ هَؤُلَاءِ الرَّهْطَ الَّذِينَ قَدْ نَزَلُوا بِكُمْ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ عِنْدَ بَعْضِهِمْ شَيْءٌ، فَأَتَوْهُمْ فَقَالُوا: يَا أَيُّهَا الرَّهْطُ، إِنَّ سَيِّدَنَا لِدِعَّ، فَسَعَيْنَا لَهُ بِكُلِّ شَيْءٍ لَا يَنْفَعُهُ شَيْءٌ، فَهَلْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْكُمْ شَيْءٌ؟ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: نَعَمْ، وَاللَّهِ إِنِّي لِرَاقٍ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ لَقَدْ اسْتَضَفْنَاكُمْ فَلَمْ تُضَيِّفُونَا، فَمَا أَنَا بِرَاقٍ لَكُمْ حَتَّى تَجْعَلُوا لَنَا جُعْلًا، فَصَالِحُوهُمْ عَلَى قَطِيعٍ مِنَ الْعَنَمِ، فَاَنْطَلَقَ فَجَعَلَ يَتْفُلُ وَيَقْرَأُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ حَتَّى لَكَأَنَّمَا نُشِطَ مِنْ عِقَالٍ، فَاَنْطَلَقَ يَمْشِي مَا بِهِ قَلْبَةٌ، قَالَ: فَأَوْفَوْهُمْ جُعْلَهُمُ الَّذِي صَالِحُوهُمْ عَلَيْهِ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ: ااقْسِمُوا، فَقَالَ الَّذِي رَقِيَ: لَا تَفْعَلُوا حَتَّى نَأْتِيَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَنَذْكُرَ لَهُ الَّذِي كَانُ، فَنَنْظُرَ مَا يَأْمُرُنَا، فَقَدِمُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَذَكَرُوا لَهُ، فَقَالَ: وَمَا يُدْرِيكَ أَنَّهَا رُقِيَةٌ؟ أَصَبْتُمْ، ااقْسِمُوا وَاضْرِبُوا لِي مَعَكُمْ بِسَهْمٍ. بخاری ۵۷۴۹

گروهی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم به سفری رفتند. تا این که به نزد قبیله‌ای از قبایل عرب فرود آمدند. از آنان میهمانی طلب کردند اما آنان را میهمانی نکردند. رئیس آن قوم گزیده شد. آنان برای (درمان) او به هر چیزی سعی و تلاش کردند اما هیچ چیزی به آنان نفع نرساند. بعضی از آنان گفتند: نزد این گروهی برویم که نزد ما فرود آمده‌اند شاید نزد یکی از آنان چیزی باشد. پس به نزد اصحاب آمدند و گفتند: ای قوم! رئیس ما گزیده شده و ما تمام سعی و تلاش خود را بکار بستیم اما کارساز نشد. آیا نزد شما چیزی وجود دارد؟ یکی از اصحاب گفت: بله، قسم به خدا که من رُقیه می‌کنم. اما حقیقت این است که از شما میهمانی خواستیم اما ما را میهمانی نکردید. من شما را رُقیه نمی‌کنم تا این که برای ما جعاله‌ای قرار دهید. آنان با اصحاب بر مقداری از گوسفند، مصالحه کردند. آن صحابی رفت و شروع به خواندن سوره‌ی حمد و آب دهان انداختن (بر محل گزیدگی) کرد تا این که (رئیس قوم) سرحال شد و شروع به رفتن کرد مانند این که هرگز گزیدگی نداشته است. آنان جعاله‌ای که بر آن مصالحه کرده بودند را کامل تحویل اصحاب دادند. بعضی از اصحاب گفتند: (گوسفندان را بین خود) تقسیم کنیم. اما آن صحابی که رُقیه کرده بود، گفت: این کار را نکنید تا این که به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم برویم و آن چه اتفاق افتاده بود را به ایشان بازگو کنیم و ببینیم که ایشان چه نظری خواهند داد. پس بر رسول الله صلی الله علیه وسلم وارد شدند و به ایشان شرح دادند. ایشان فرمودند: از کجا دانستی که سوره‌ی حمد رُقیه است؟ به حق اصابت کردید. به همراه خودتان برای من نیز سهمی بزنید.

وَهُوَ أَنْ يَشْتَرِطَ فِي رَدِّ ضَالَّتِهِ عَوْضًا مَعْلُومًا. فَإِذَا رَدَّهَا اسْتَحَقَّ ذَلِكَ الْعَوْضَ الْمَشْرُوطَ.^۱
و آن، آن که در بازگرداندن گم شده‌اش، عوض مشخصی را شرط می‌کند. پس هرگاه آن را بازگرداند مستحق آن عوض شرط شده می‌شود.

فَصْلٌ: وَإِذَا دَفَعَ إِلَى رَجُلٍ أَرْضًا لِيَزْرَعَهَا وَشَرَطَ لَهُ جُزْءًا مَعْلُومًا مِنْ رَيْعِهَا لَمْ يَجُزْ،^۲ وَإِنْ أَكْرَاهُ إِيَّاهَا بِذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ أَوْ شَرَطَ لَهُ طَعَامًا مَعْلُومًا فِي ذِمَّتِهِ جَازَ.^۳

و هرگاه به شخصی، زمینی را واگذار کرد که در آن زراعت کند و برای او قسمت معلومی از محصول آن را شرط کرد، جایز نیست. و اگر آن را به طلا یا نقره به او کرایه داد یا برای او طعامی را در عهده‌اش شرط کرد، جایز است.

۱. در منهاج آمده: شرط شده آن که جُعل یعنی دستمزد معلوم باشد اما اگر بگوید هر کسی که گم شده‌ام را پیدا کرد او را راضی می‌کنم، عقد فاسد می‌شود و بازگرداننده، اجره‌ی مثل یعنی حق کارگری را مستحق می‌شود.
۲. اگر مالک، زمینی را به کارگری بسپارد که در آن زراعت کند و سود غله بین آن دو تقسیم شود به دو صورت است: اگر بذر از کارگر باشد، مخایره نامیده می‌شود. که از آن نهی شده است، حدیث آن:

عَنْ جَابِرٍ، قَالَ: نَهَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْمُخَابَرَةِ. بخاری ۲۳۸۱

رسول الله صلی الله علیه وسلم از مخایره، نهی نموده است.

اگر عقد مخایره بسته شد و نزاع درگرفت و به شرع کشیده شد، شرع عقد را باطل می‌داند و چون بذر از کارگر بوده پس تمام غله مال او می‌شود و مالک، کرایه‌ی زمین خویش را از کارگر می‌ستاند.
و اگر بذر از مالک باشد، مزارعه نامیده می‌شود. که باز هم از آن نهی شده است، حدیث آن:

عَنْ ثَابِتِ بْنِ الصَّحَّاحِ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَنِ الْمُزَارَعَةِ. مسلم ۱۵۴۹

رسول الله صلی الله علیه وسلم از مزارعه، نهی نموده است.

اگر عقد مزارعه بسته شد و نزاع درگرفت و به شرع کشیده شد، شرع عقد را باطل می‌داند و چون بذر از مالک است پس تمام غله مال او می‌شود و به کارگر، اجره‌ی مثل یعنی مزد کارگری تعلق می‌گیرد.

۳. عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ: كَانَ أَصْحَابُ الْمَزَارِعِ يُكْرُونَ فِي زَمَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَزَارِعَهُمْ بِمَا يَكُونُ عَلَى السَّاقِي، مِنَ الزَّرْعِ، فَجَاءُوا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاخْتَصَمُوا فِي بَعْضِ ذَلِكَ، فَنَهَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يُكْرُوا بِذَلِكَ، وَقَالَ: أَكْرُوا بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ. حسن، نسائی ۳۸۹۴ =

فَصْلٌ: وَإِحْيَاءُ الْمَوَاتِ ۱ جَائِزٌ ۲ بِشَرْطَيْنِ: أَنْ يَكُونَ الْمُحْيِي مُسْلِمًا. ۳

و زنده کردن زمین مرده به دو شرط جایز است: آن که احیا کننده مسلمان باشد.

= صاحبان مزارع در زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم زمین های خویش را بر آب دادن به کشتزارها به کرایه می دادند (که غله بین آنان تقسیم شود). پس نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمدند و در بعضی از آن با یکدیگر مخاصمه نمودند. رسول الله صلی الله علیه وسلم آنان را از کرایه دادن به چنین حالتی نهی فرمود و فرمود: با طلا و نقره کرایه دهید.

عَنْ رَافِعِ بْنِ خَدِيجٍ، قَالَ: كُنَّا نُكْرِي الْأَرْضَ عَلَى أَنْ لَكَ مَا أَخْرَجَتْ هَذِهِ، وَلِي مَا أَخْرَجَتْ هَذِهِ، فَنَهَيْتَنَا أَنْ نُكْرِيهَا بِمَا أَخْرَجَتْ، وَلَمْ نُنْهَ أَنْ نُكْرِي الْأَرْضَ بِالْوَرِقِ. صحیح، ابن ماجه ۲۴۵۸

رافع بن خدیج می گوید: ما زمین را به کرایه می دادیم که برای تو باشد آنچه این مقدار از این زمین برآید و برای من باشد آنچه این مقدار از این قسمت از زمین برآید. پس نهی کرده شدیم از این که زمین را به کرایه بدهیم به آن چه که از آن برآید، اما از کرایه دادن زمین به نقره، نهی کرده نشدیم.

۱. در معنی آمده: اصل در آن قبل از اجماع، احادیث وارد شده، از آن:

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَعْمَرَ أَرْضًا لَيْسَتْ لِأَحَدٍ فَهُوَ أَحَقُّ. بخاری ۲۳۳۵

کسی که زمینی را آباد کند در صورتی که آن زمین برای کسی نباشد پس او به آن سزاوارتر است.

۲. در المذهب آمده که احیای موات مستحب است، به دلیل:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَحْيَا أَرْضًا مَيْتَةً، فَلَهُ فِيهَا أَجْرٌ، وَمَا أَكَلَتِ الْعَافِيَةُ، فَهُوَ لَهُ صَدَقَةٌ. صحیح، صحیح ابن حبان ۵۲۰۲

کسی که زمین مرده ای را زنده گرداند، برای او در آن اجر و پاداش است و آنچه حیوانات از آن بخورند، برای او صدقه است.

۳. در اقناع آمده: زیرا استعلاهی کافر در بلاد ما مسلمانان می شود که این ممنوع است.

عَنْ طَاوُسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَادِي الْأَرْضِ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ ثُمَّ لَكُمْ مِنْ بَعْدُ، فَمَنْ أَحْيَا شَيْئًا مِنْ مَوَاتَانِ الْأَرْضِ فَلَهُ رَقَبَتُهَا. مرسل، السنن الكبرى للبيهقي ۱۱۷۸۴

زمینی که از زمان قوم عاد به بعد، بوده است برای خدا و رسولش است سپس بعد از آن برای شما (مسلمانان) است. پس کسی که چیزی از زمین موات را زنده گرداند، گردن آن (یعنی مالکیت آن زمین) برای خودش است.

وَأَنْ تَكُونَ الْأَرْضَ حُرَّةً لَمْ يَجْرِ عَلَيْهَا مِلْكٌ لِمُسْلِمٍ. ^۱ وَصِفَةُ الْأَحْيَاءِ مَا كَانَ فِي الْعَادَةِ عِمَارَةً لِلْمُحْيَا. ^۲

و آن که زمین، آزاد باشد که ملکی برای مسلمانی بر آن جاری نشده باشد. و صفت زنده کردن زمین، هر چه در عادت (و عرف) برای احیا کننده آباد سازی (محسوب) باشد.

۱. در اقناع آمده: زیرا اگر ملک مسلمانی باشد اگر چه اکنون ویران شده باشد پس آن مال مالکش خواهد بود، فرقی ندارد که مالک، مسلمان یا کافر باشد.

اما اگر مالک آن دانسته نشد و عمارت اسلامی بود پس مال ضایعی است که امام با رأی خویش یا آن را برای مالکش حفظ و نگهداری می کند یا آن را به فروش می رساند و پول آن را برای مالکش حفظ و نگهداری می کند یا بعد از فروش از جهت قرض، پول آن را در مصالح مسلمانان استفاده می کند و هرگاه مالک آن پیدا شد به مالکش باز می گرداند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَخَذَ شَيْئًا مِنَ الْأَرْضِ ظُلْمًا، فَإِنَّهُ يُطَوَّقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَبْعِ أَرْضِينَ. بخاری ۳۱۹۸

کسی که یک وجب از زمینی را به ظلم بگیرد روز قیامت تا هفت طبقه‌ی زمین، طوق گردن او می شود.

۲. در کفایه الأخیار آمده: زیرا شرع به طور اطلاق به احیا کردن زمین تشویق کرده است پس به عرف ارجاع داده می شود.

در منهاج آمده: صفت احیا کردن برای هر مقصودی فرق می کند. مثلا به غرض مسکن باشد باید دیوارکشی کند، سقف بزند و در قرار دهد. و اگر اصطبل حیوانات است پس دیوارکشی کند اما سقف لازم نیست. و اگر برای زراعت است پس خاک را اطراف زمین جمع کند یعنی سد و بند بگذارد و زمین را صاف کند و اگر بارندگی کفایت نمی کند پس برای آن آبرسانی کند. یا باغ است پس باید سد و بند بگذارد، دیوارکشی کند و آبرسانی نماید و درخت بکارد. اما اگر در زمینی فقط سنگ بریزد و آن را رها کند، امام به او مهلت ساخت و ساز می دهد اگر احیا کرد مالک می شود در غیر این صورت امام می تواند به دیگری واگذار کند زیرا هدف، احیا کردن زمین مرده و استفاده‌ی صحیح از آن است. پس اگر کسی بخواهد که بالاتر از نیاز خویش، چندین سال فقط با سنگ علامت گذاری کند امام از او ممانعت به عمل می آورد.

وَيَجِبُ بَدْلُ الْمَاءِ بِثَلَاثَةِ شَرَايِطَ: ^۱ أَنْ يَفْضَلَ عَنْ حَاجَتِهِ، وَأَنْ يَحْتَاجَ إِلَيْهِ غَيْرُهُ لِنَفْسِهِ
أَوْ لِبَهِيمَتِهِ، وَأَنْ يَكُونَ مِمَّا يُسْتَحْلَفُ فِي بَيْتٍ أَوْ عَيْنٍ. ^۲

و بخشیدن آب به سه شرط واجب می‌شود: آن که از حاجت خودش زیادتر باشد؛ و آن که دیگری، برای خودش یا برای حیوانش به آن احتیاج داشته باشد؛ و آن که از چیزی باشد که در چاه یا چشمه جایگزین می‌شود.

فَصْلٌ: وَالْوَقْفُ جَائِزٌ بِثَلَاثَةِ شَرَايِطَ:

و وقف به سه شرط جایز است:

۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا تَمْنَعُوا فَضْلَ الْمَاءِ لِتَمْنَعُوا بِهِ الْكَلَاءَ. مسلم ۱۵۶۶

از زیاده‌ی آب ممانعت نکنید تا این که بوسیله‌ی آن از حیواناتی که در چرا می‌چرند، منع کنید.

۲. در کفایه الأخیار آمده: آب‌های عمومی، مانند: آب رودخانه‌ها و چشمه‌ها همه‌ی مردم به طور یکسان در آن شریک‌اند. اما اگر کسی در زمین خویش، چاهی دارد، آب دادن به زراعت دیگران واجب او نمی‌شود اما برای حیوانات دیگران واجب او می‌شود با سه شرطی که مصنف بیان نمود. و همچنین به شرطی که با ورود حیوانات به زمین، مالک متضرر نشود. اگر با ورود آن‌ها، مالک متضرر می‌شود صاحب حیوانات آب را از چاه می‌کشد و خارج از زمین به حیوانات خود آب می‌دهد. شرط دیگر این که صاحب حیوانات، آبی نیابد و به آب چاه او احتیاج پیدا کند.

۳. در اقناع، در این باره اجماع نقل شده است.

عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَصَابَ أَرْضًا بِحَيْبَرٍ، فَأَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَسْتَأْمُرُهُ فِيهَا، فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنِّي أَصَبْتُ أَرْضًا بِحَيْبَرٍ لَمْ أُصِبْ مَالًا قَطُّ أَنْفَسَ عِنْدِي مِنْهُ، فَمَا تَأْمُرُ بِهِ؟ قَالَ: «إِنْ شِئْتَ حَبَسْتَ أَصْلَهَا، وَتَصَدَّقْتَ بِهَا» قَالَ: فَتَصَدَّقَ بِهَا عُمَرُ، أَنَّهُ لَا يُبَاعُ وَلَا يُوهَبُ وَلَا يُورَثُ. بخاری ۲۷۳۷

ابن عمر می‌گوید: زمینی در خیبر به عمر بن خطاب رسید. وی نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد که در مورد آن مشورت کند. پس گفت: ای رسول خدا! از خیبر به من زمینی رسیده و هرگز مالی، با ارزش‌تر از آن به من نرسیده است، در مورد آن چه دستور می‌فرمایید؟ فرمود: اگر بخواهی اصل آن را نگاه‌دار (یعنی وقف کن) و به آن صدقه بده. ابن عمر گفت: پس عمر به آن صدقه داد که (اصل آن) فروخته نمی‌شود و هدیه داده نمی‌شود و ارث برده نمی‌شود.

أَنْ يَكُونَ مِمَّا يُنْتَفَعُ بِهِ مَعَ بَقَاءِ عَيْنِهِ،^۱ وَأَنْ يَكُونَ عَلَى أَصْلِ مَوْجُودٍ^۲ وَفَرَعٍ لَا يَنْقَطِعُ،^۳ وَأَنْ لَا يَكُونَ فِي مَحْظُورٍ.^۴

آن که از چیزی باشد که به همراه باقی ماندن ذات آن، از آن نفع برده می شود؛ و آن که بر اصل موجود و فرع ناگسیختگی باشد؛ و آن که در گناه نباشد.

۱. در معنی آمده: وقف طعام صحیح نیست زیرا اصل آن مستهلک می شود.

۲. در کفایه الأخیار آمده: زیرا حقیقت وقف، نقل مالکیت منافع به موقوف علیه است. پس اگر موقوف علیه وجود نداشته باشد وقف باطل است زیرا تملیک معدوم صحیح نیست. این نوع را وقف منقطع الاول می نامند، مانند: وقف کردن بر فرزندی که اگر به دنیا بیاید سپس بر فقراء. یا بگوید: وقف کردم بر مسجدی که در آینده خواهم ساخت سپس بر فقراء.

همچنین تملیک کردن کسی که صلاحیت مالکیت ندارد باز هم صحیح نیست مانند: وقف کردن برای جنینی که در شکم مادر است.

۳. در کفایه الأخیار آمده: در این نوع وقف که منقطع الآخر نامیده می شود خلاف وجود دارد، قول راجح بر خلاف آن چه مؤلف بیان نموده، این است که چنین وقفی صحیح است، زیرا وقف، قُربت و عبادت است پس وقتی که ابتدای آن مشخص شد ادامه یافتن آن در راه خیر، آسان است.

مثال آن: اگر بگوید بر فرزندانم وقف نمودم یا بر زید فقیر وقف نمودم. در این دو مثال، مصرف وقف بعد از فرزندان و بعد از زید معلوم نشده است پس جهت وقف از آخر آن منقطع شده است.

چون وقف همیشگی است، بعد از موقوف علیهم که در این دو مثال فرزندان و زید باشند بر چه کسانی صرف می شود؟ قول صحیحی که امام شافعی در مختصر مزنی بر آن نص آورده؛ این است که به نزدیک ترین خویشاوندان وقف کننده بازمی گردد (در منهج نیز چنین آمده است).

این وقف بر خویشاوندان وقف کننده به حسب ارث، تقسیم می شود یا نه؟ قول صحیح این است که به حسب رَحِم تقسیم می شود. پس اگر پسر دختر و عمو وجود داشتند به پسر دختر داده می شود که قرابت او به وقف کننده نزدیک تر است در صورتی که در ارث، عمو مقدم کرده می شود.

آیا تمام خویشاوندان در آن شریک اند یا فقط خویشاوندانی که فقیرند؟ قول راجح این است که به فقرای آنان تعلق می گیرد زیرا مصرف آن صدقات است.

۴. در معنی آمده: مانند وقف برای عبادتگاه های کفار یا سلاح برای راهزنان. این نوع وقف، جایز نیست زیرا چنین هزینه هایی جهت کمک و یاری به معصیت انجام گرفته در حالی که در شریعت اسلام هدف از وقف، قُربت و عبادت تلقی شده و پرواضح است که این دو با همدیگر در تضادند.

وَهُوَ عَلَى مَا شَرَطَ الْوَاقِفُ^۱ مِنْ تَقْدِيمٍ أَوْ تَأْخِيرٍ أَوْ تَسْوِيَةٍ أَوْ تَفْضِيلٍ^۲.

و وقف بر چیزی است که وقف کننده شرط کند از مقدم کردن و به آخر انداختن یا مساوی کردن یا برتری دادن.

فَصْلٌ: وَكُلُّ مَا جَازَ بَيْعُهُ جَازَتْ هِبَتُهُ^۳. وَلَا تَلْزَمُ الْهِبَةُ إِلَّا بِالْقَبْضِ^۴.

و هر چیزی که فروختنش جایز است، هدیه دادنش جایز است. و هدیه لزوم پیدا نمی کند مگر با تحویل گرفتن.

۱. در کفایه الأخیار آمده: زیرا وقف، تملیک منافع وقف شده است. پس قول کسی که تملیک کننده ی منافع است

اعتبار دارد، همانند: هبه. در مغنی آمده: زیرا او با صدقه اش تَقَرُّبُ جَوینده است پس شروط او اجرا می شود.

۲. در اقناع آمده: مثلاً بگویند: بر فرزندانم وقف نمودم به شرطی که پارساترین آنان مقدم کرده شوند پس اگر زیاده

آمد به باقی اولادم داده شود.

مثال تسویه: اگر بگویند: به شرطی که صد درهم به طور مساوی میان آنان تقسیم کرده شود.

مثال تفضیل و برتری: اگر بگویند: به شرطی که به زید، یکصد درهم و به عمرو، پنجاه درهم داده شود.

۳. در اقناع، در این باره اجماع نقل شده است.

عَنْ أَنَسٍ، قَالَ: أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِلَحْمٍ، فَقِيلَ: تُصَدَّقَ عَلَى بَرِيرَةَ، قَالَ: هُوَ لَهَا صَدَقَةٌ
وَلَنَا هَدِيَّةٌ. بخاری ۲۵۷۷

به نزد رسول الله صلی الله علیه و سلم گوشتی آورده شد، گفته شد: به بریره صدقه داده شده است. رسول الله

صلی الله علیه و سلم فرمود: آن گوشت برای بریره صدقه و برای ما هدیه است.

۴. عَنْ عَائِشَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهَا قَالَتْ: إِنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ كَانَ نَحَلَهَا جَادًا

عِشْرِينَ وَسَقًا مِنْ مَالِهِ بِالْعَابَةِ. فَلَمَّا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ، قَالَ: وَاللَّهِ يَا بُنَيَّةُ! مَا مِنْ النَّاسِ أَحَدٌ أَحَبُّ

إِلَيَّ غَنَى بَعْدِي مِنْكَ. وَلَا أَعَزُّ عَلَيَّ فَقْرًا بَعْدِي مِنْكَ. وَإِنِّي كُنْتُ نَحَلْتُكَ جَادًا عِشْرِينَ وَسَقًا. فَلَوْ

كُنْتُ جَدَدْتِيهِ وَاحْتَزْتِيهِ كَانَ لَكَ. وَإِنَّمَا هُوَ الْيَوْمَ مَالٌ وَارِثٌ. صحیح، الموطأ ۲۷۸۳

ابوبکر رضی الله عنه، بیست و سق خرما را به عایشه رضی الله عنها بخشید. وقتی که وفات او نزدیک شد، گفت: ای

دخترم! بعد از من، احدی به غیر از تو نزد من محبوب تر نیست که بی نیاز باشد و احدی به غیر از تو نزد من گران تر

نیست که محتاج باشد. و همانا من، بیست و سق خرما به تو بخشیدم. اگر تو آن را قطع می کردی و در حوزه ی

خویش قرار می دادی، برای تو بود. و همانا امروز آن، مال وارث است.

وَإِذَا قَبَضَهَا الْمُوهُوبُ لَهُ لَمْ يَكُنْ لِلْوَاهِبِ أَنْ يَرْجِعَ فِيهَا^۱ إِلَّا أَنْ يَكُونَ وَالِدًا.^۲

و هرگاه کسی که به او هدیه داده شده، هدیه را تحویل گرفت، برای هدیه دهنده (جایز) نمی‌باشد که در آن رجوع کند مگر آن که پدر باشد.

وَإِذَا أَعْمَرَ شَيْئًا أَوْ أَرْقَبَهُ^۳ كَانَ لِلْمُعَمَّرِ أَوْ لِلْمُرْقَبِ وَلِوَرَثَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ.^۴

و هرگاه چیزی را به عمر کسی داد یا آن را به گردن او داد، آن (مال) برای به عمر داده شده یا برای به گردن داده شده و برای وارثین بعد از او می‌باشد.

۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: الْعَائِدُ فِي هَيْبَتِهِ كَالْكَلْبِ يَقِيءُ ثُمَّ يَعُودُ فِي قَيْئِهِ. بخاری ۲۵۸۹

رجوع کننده در هدیه‌اش همانند سگی است که استفراغ می‌کند سپس به استفراغ خود بازمی‌گردد.

۲. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لَا يَجِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يُعْطِيَ عَطِيَّةً أَوْ يَهَبَ هِبَةً فَيَرْجِعَ فِيهَا إِلَّا

الْوَالِدَ فِيمَا يُعْطِي وَلَدَهُ. صحیح، ابوداؤد ۳۵۳۹

برای کسی حلال و روا نیست که بخششی کند یا هدیه‌ای بدهد و بلافاصله آن را پس بگیرد مگر پدر در چیزی که به فرزندش می‌بخشد.

۳. عمری و رقیبی این است که شخصی بگوید این مال را به عمر تو یا به گردن تو دادم که اگر تو زودتر از من از دنیا رفتی مال به من بازمی‌گردد و اما اگر من زودتر از تو از دنیا رفتم پس مال به خودت تعلق می‌گیرد.

شریعت اسلام این مقوله را اصلاح نموده که با گفتن چنین لفظی، مال دوباره به هدیه‌دهنده بازمی‌گردد بلکه در هر دو صورت به موهوب له و سپس به وارثین او منتقل می‌شود.

۴. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ أَعْمَرَ رَجُلًا عُمَرَى لَهُ وَلِعَقِبِهِ، فَقَدْ قَطَعَ قَوْلَهُ حَقَّهُ فِيهَا،

وَهِيَ لِمَنْ أَعْمَرَ وَلِعَقِبِهِ. مسلم ۱۶۲۵

کسی که به عمر دیگری و به نسل او داد، با گفته‌اش، حق خویش را در آن (مال) قطع کرده است و آن (مال) برای کسی است که به عمر او داده شده و برای نسل اوست.

فَصْلٌ: وَإِذَا وُجِدَ لُقْطَةٌ^۱ فِي مَوَاتٍ أَوْ طَرِيقٍ^۲، فَلَهُ أَخْذُهَا أَوْ تَرْكُهَا، وَأَخْذُهَا أَوْلَىٰ مِنْ تَرْكِهَا إِنْ كَانَ عَلَىٰ ثِقَةٍ مِنَ الْقِيَامِ بِهَا.^۳

و هرگاه مال افتاده‌ای در زمین موات یا در راه پیدا شد، پس از برای اوست گرفتن آن یا ترک کردن آن و گرفتن آن از رها کردن آن بهتر است اگر از عهده‌ی (حفظ و حقوق) آن مطمئن باشد.

۱. در اقناع، در این باره اجماع نقل شده است.

عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدٍ، قَالَ: جَاءَ رَجُلٌ إِلَىٰ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَسَأَلَهُ عَنِ اللُّقْطَةِ، فَقَالَ: «اعْرِفْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا، ثُمَّ عَرَّفَهَا سَنَةً، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا وَإِلَّا فَشَأْنُكَ بِهَا»، قَالَ: فَضَالَّةُ الْغَنَمِ؟ قَالَ: «هِيَ لَكَ أَوْ لِأَخِيكَ أَوْ لِلذَّنْبِ»، قَالَ: فَضَالَّةُ الْإِبِلِ؟ قَالَ: مَا لَكَ وَلَهَا؟ مَعَهَا سِقَاؤُهَا، وَحِذَاؤُهَا تَرِدُ الْمَاءَ، وَتَأْكُلُ الشَّجَرَ حَتَّىٰ يَلْقَاهَا رَبُّهَا. بخاری ۲۴۲۹

شخصی نزد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وسلم آمد و از ایشان در مورد مال افتاده سوال گرفت، پس فرمود: ظرف ننگه‌دارنده‌ی آن و پوستی که با آن در ظرف پوشانده می‌شود، را بشناس. سپس آن را یک سال معرفی کن. پس اگر صاحب آن آمد (مال او را بده) و اگر نه، پس خودت و آن (یعنی می‌توانی در آن تصرف نمایی). گفت: پس گم شده‌ی گوسفند؟ فرمود: آن برای توست یا برای برادرت یا برای گرس (یعنی می‌توانی آن را برداری). گفت: پس گم شده‌ی شتر؟ فرمود: تو را و آن را چه کار؟ آبش و کفشش همراهش هست. بر آب وارد می‌شود و (برگ) درخت می‌خورد تا این که صاحبش به او برسد.

۲. در اقناع آمده: اما اگر در ملک کسی باشد بعد از تعریف کردن، برای تصاحب گرفته نمی‌شود بلکه اگر صاحب ملک، مدعی آن شد؛ به او تعلق می‌گیرد و اگر نه، تحقیق کرده می‌شود که قبل از او ملک چه کسی بوده است تا این که به احیا کننده‌ی آن ملک برسد. و اگر احیا کننده‌ی آن ملک، ادعای آن را نکرد پس لقطه می‌شود همان گونه که مُتَوَلَّى گفته و امام نووی در روضه الطالبین آن را تایید نموده است.

۳. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَاللَّهِ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ. مسلم ۲۶۹۹

الله عزوجل در یاری و کمک بنده است تا وقتی که بنده در یاری و کمک برادرش باشد.

وَإِذَا أَخَذَهَا وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يَعْرِفَ^۱ سِتَّةَ أَشْيَاءَ: وَعَاءَهَا، وَعِفَاصَهَا،^۲ وَوِكَاءَهَا، وَجِنْسَهَا،
وَعَدَدَهَا، وَوَزْنَهَا.^۳

و هرگاه آن را برداشت، بر او واجب است که شش چیز آن را بشناسد: ظرف نگاه‌دارنده‌ی آن؛ و پوستی که با آن، در ظرف را می‌پوشانند؛ و بندی که با آن سرپوش را می‌بندند؛ و جنس آن؛ و تعداد آن؛ و وزن آن.

وَيَحْفَظُهَا فِي حِرْزٍ مِثْلِهَا.^۴

و آن را در ظرف نگاه‌دارنده‌ی آن حفظ می‌کند.

۱. ابن دقیق العید در تحفه اللیب شرح ابی شجاع می‌نویسد: ابواسحاق می‌گوید: مزایای شناختن این اوصاف این است: اولاً هشداری برای یابنده است که در حفظ و نگاه‌داری آن بکوشد. ثانیاً مال افتاده با مال او مخلوط نشود. ثالثاً اگر زمانی فردی با برشمردن اوصاف آن، مدعی آن شد، هوشیار باشد.

در اقناع آمده: شناخت این اوصاف، سنت است همان‌گونه که اذرعی بیان نموده و همین قول معتمد و قضیه‌ی کلام جمهور است.

۲. در تحفه و نهاییه آمده: عفاص به ظرف نگاه‌دارنده و پوستی که با آن در ظرف را می‌بندند؛ به هر دو گفته می‌شود همان‌گونه که در عبارت القاموس المحيط صراحتاً آمده است.

در النهاییه شرح ابی شجاع آمده: چون مؤلف، وعاء و عفاص را یک جا جمع نمود پس واجب است که به دومی معنا کرده شود. اما اگر عفاص تنها آورده شود معنای ظرف نگاه‌دارنده می‌دهد همان‌گونه که ابواسحاق در المهدب چنین معنا نموده است، در اقناع نیز به همین معنا آمده است.

۳. از این شش مورد، لفظ عفاص و وکاء در حدیث بخاری ۲۴۲۹ و لفظ عدد در حدیث مسلم ۱۷۲۲ و لفظ وعاء در حدیث بخاری ۲۴۳۷ ذکر شده است.

ابواسحاق در المهدب می‌نویسد: رسول الله صلی الله علیه وسلم به عفاص و وکاء، نص آورده، بقیه را بر این دو قیاس می‌گیریم. زیرا زمانی که این اوصاف را شناخت با مال او مخلوط نمی‌شود. و اگر زمانی فرارسد که کسی مدعی آن شود، فهمیده می‌شود که راست می‌گوید یا نه.

۴. در تحفه اللیب و کفایه الاخیار آمده: زیرا امانت است پس (مانند سایر امانات) واجب می‌شود که آن را در ظرف نگاه‌دارنده‌اش گذاشته شود.

ظرف نگاه‌دارنده به حسب اشیاء متفاوت است. طلا و نقره در گاوصندوق، اسب در اصطبل و گندم و جو در انبار نگهداری کرده می‌شود. پس اگر طلا و نقره را در طاقچه بگذارد یا اسب را بیرون از خانه ببندد سپس دزدیده یا به هر طریقی تلف شوند، التقاط‌کننده غرامت کرده می‌شود زیرا در حفظ و نگهداری مال مردم سهل‌انگار بوده است.

ثُمَّ إِذَا أَرَادَ تَمَلُّكَهَا، عَرَّفَهَا سَنَةً^۱ عَلَى أَبْوَابِ الْمَسَاجِدِ^۲ وَفِي الْمَوْضِعِ الَّذِي وَجَدَهَا فِيهِ^۳، سپس هرگاه خواست آن را صاحب شود، آن را یک سال بر درهای مساجد و در مکانی که مال افتاده را در آن مکان پیدا کرده؛ معرفی می کند.

۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: ثُمَّ عَرَّفَهَا سَنَةً، ثُمَّ اسْتَمْتِعَ بِهَا، فَإِنْ جَاءَ رَبُّهَا فَأَدَّهَا إِلَيْهِ. بخاری

۹۱

سپس آن را به مدت یک سال معرفی کن سپس از آن بهره ببر. و هرگاه مالک آن آمد پس آن را به او تحویل بده. طریقه ی معرفی کردن در منهاج چنین آمده: بر حسب عادت، ابتدا هر روز، اول روز و آخر روز آن را معرفی می نماید سپس هر روز یک بار سپس هر هفته (یک بار) سپس هر ماه (یک بار) آن را معرفی می نماید. در منهاج آمده: اگر آن را برای تصاحب، معرفی می کند پس هزینه ی معرفی کردن بر خود التقاط کننده است. اما اگر آن را برای حفظ کردن، معرفی می کند پس هزینه ی معرفی کردن بر بیت المال است و اگر بیت مال نبود، التقاط کننده از طرف مالک، قرض می گیرد.

۲. عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَدْرِ الْجُهَنِيِّ؛ أَنَّ أَبَاهُ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ نَزَلَ مَنْزِلَ قَوْمِ بَطْرِيقِ الشَّامِ. فَوَجَدَ صُرَّةً فِيهَا ثَمَانُونَ دِينَارًا. فَذَكَرَهَا لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: عَرَّفَهَا عَلَى أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ. وَاذْكُرْهَا لِكُلِّ مَنْ يَأْتِي مِنَ الشَّامِ، فَإِذَا مَضَتِ السَّنَةُ. فَشَأْنُكَ بِهَا. صحيح، الموطأ ۲۸۰۳

از معاویه بن عبدالله بن بدر جهنی روایت است: پدرش به او خبر داد که در راه شام به منزل قومی درآمد. پس همیانی را پیدا کرد که در آن هشتاد دینار بود. آن را به عرض عمر بن خطاب رساند. عمر به او گفت: بر درهای مساجد آن را معرفی نما و برای هر کسی که از شام می آید آن را بیان کن. هرگاه یک سال گذشت پس خودت و آن (یعنی می توانی در آن تصرف نمائی).

مؤلف بیان کرد که آن را بر در مساجد معرفی می کند و در حدیث فوق، عمر نیز چنین فرمود. اما گم شده ای را داخل مسجد معرفی نمی کند زیرا از آن نهی به عمل آمده است، حدیث آن:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يَنْشُدُ ضَالَّةً فِي الْمَسْجِدِ فَلْيَقُلْ لَا رَدَّهَا اللَّهُ عَلَيْكَ فَإِنَّ الْمَسَاجِدَ لَمْ تُبْنَ لِهَذَا. مسلم ۵۶۸

کسی که شنید شخصی در مسجد، دنبال گم شده ای می گردد پس بگوید: خداوند آن را به تو باز نگرداند. زیرا مساجد برای این کار ساخته نشده است.

۳. در اقناع و النهایه شرح ابی شجاع آمده: زیرا مالک، گم شده اش را در مکانی که گم شده جستجو می کند.

فَإِنْ لَمْ يَجِدْ صَاحِبَهَا^۱ كَانَ لَهُ أَنْ يَتَمَلَّكَهَا بِشَرْطِ الضَّمَانِ^۲.

پس اگر صاحب آن را نیافت برای او می باشد آن که به شرط ضمانت آن را صاحب شود.

وَاللُّقْطَةُ عَلَى أَرْبَعَةِ أَضْرِبٍ: أَحَدُهَا: مَا يَبْقَى عَلَى الدَّوَامِ فَهَذَا حُكْمُهُ^۳. الثَّانِي: مَا لَا يَبْقَى كَالطَّعَامِ الرَّطْبِ فَهُوَ مُخَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَغُرْمِهِ^۴ أَوْ بَيْعِهِ وَحِفْظِ ثَمَنِهِ^۵.

و لقطه بر چهار نوع است: یکی از آن: چیزی که همیشه باقی می ماند پس این حکم آن است. دوم: چیزی که باقی نمی ماند مانند طعام تر، پس او اختیار دارد بین خوردن آن و غرامت آن یا فروش آن و حفظ قیمت آن.

۱. در النهایه شرح ابی شجاع آمده: بعد از این که به قصد تصاحب به مدت یک سال آن را معرفی کرد.

۲. عَنْ زَيْدِ بْنِ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ، قَالَ: سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ اللُّقْطَةِ، فَقَالَ: عَرَّفَهَا سَنَةً، فَإِنْ لَمْ تُعْتَرَفْ، فَأَعْرِفْ عِفَاصَهَا وَوِكَاءَهَا، ثُمَّ كُلَّهَا، فَإِنْ جَاءَ صَاحِبُهَا، فَأَدِّهَا إِلَيْهِ. **مسلم**

۱۷۲۲

از رسول الله صلی الله علیه وسلم در مورد مال افتاده سوال کرده شد پس فرمود: به مدت یک سال آن را معرفی کن. اگر صاحبش فهمیده نشد پس عفاص و وکاء آن را بفهم. سپس آن را بخور. اگر صاحبش آمد آن (مال افتاده) را به او تحویل بده.

عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ، أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَجَدَ دِينَارًا فَأَتَى بِهِ فَاطِمَةَ فَسَأَلَتْ عَنْهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَقَالَ: «هُوَ رِزْقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ»، فَأَكَلَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَكَلَ عَلِيٌّ، وَفَاطِمَةُ. فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ أَتَتْهُ امْرَأَةٌ تَنْشُدُ الدِّينَارَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: يَا عَلِيُّ أَدِّ الدِّينَارَ. **البانی آن را حسن دانسته، ابوداود ۱۷۱۴**

علی بن ابی طالب، دیناری را پیدا کرد پس آن را به نزد فاطمه آورد. فاطمه در مورد آن از رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسید. ایشان فرمودند: آن رزق الله عزوجل است. رسول الله صلی الله علیه وسلم از آن خورد و علی و فاطمه نیز از آن خوردند. بعد از آن، زنی که دنبال آن دینار می گشت به نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد. رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود: ای علی! دینار او را پرداخت کن.

۳. دلایل و احادیث آن گذشت.

۴. دلیل آن حدیث **ابوداود ۱۷۱۴** که گذشت. زیرا به هر طریقی باید مال را به صاحبش بازگرداند و اگر وجود نداشت غرامت کرده می شود.

۵. زیرا اگر آن را نفروشد فاسد می شود. پس برای مالک بهترین کار این است که قبل از فاسد شدن، مالش فروخته شود و پول آن برایش نگهداری شود.

الثالث: مَا يَبْقَى بِعَلَّاجٍ كَالرُّطْبِ فَيَفْعَلُ مَا فِيهِ الْمَصْلَحَةُ مِنْ بَيْعِهِ وَحِفْظِ ثَمَنِهِ^۱ أَوْ تَجْفِيفِهِ وَحِفْظِهِ^۲.

سوم: چیزی که با علاج (یعنی انجام دادن کاری بر روی آن) باقی می‌ماند مانند رطب. پس کاری را انجام می‌دهد که در آن مصلحت است از فروش آن و حفظ قیمت آن یا خشک کردن آن و حفظ آن.

الرابع: مَا يَحْتَاجُ إِلَى نَفَقَةٍ كَالْحَيَوَانِ وَهُوَ ضَرْبَانِ:

چهارم: چیزی که به هزینه احتیاج دارد مانند حیوان. و آن بر دو نوع است:

حَيَوَانٌ لَا يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ: فَهُوَ مُحَيَّرٌ بَيْنَ أَكْلِهِ وَغُرْمِ ثَمَنِهِ، أَوْ تَرْكِهِ وَالتَّطَوُّعِ بِالْإِنْفَاقِ عَلَيْهِ، أَوْ بَيْعِهِ وَحِفْظِ ثَمَنِهِ^۳.

حیوانی که نمی‌تواند از خود حمایت کند؛ پس او اختیار دارد بین خوردن آن و غرامت قیمت آن؛ یا ترک (خوردن) آن و با میل و رغبت انفاق کردن بر آن؛ یا فروش آن و حفظ قیمت آن.

وَحَيَوَانٌ يَمْتَنِعُ بِنَفْسِهِ: فَإِنْ وَجَدَهُ فِي الصَّحْرَاءِ تَرَكَهُ^۴، وَإِنْ وَجَدَهُ فِي الْحَضَرِ فَهُوَ مُحَيَّرٌ بَيْنَ الْأَشْيَاءِ الثَّلَاثَةِ فِيهِ^۵.

و حیوانی که می‌تواند از خود حمایت کند؛ پس اگر آن را در صحرا پیدا کرد رهایش می‌سازد و اگر آن را در آبادی پیدا کرد پس او اختیار دارد بین چیزهای سه‌گانه در آن.

۱. زیرا اگر آن را نفروشد فاسد می‌شود. پس برای مالک بهترین کار این است که قبل از فاسد شدن، مالش فروخته شود و پول آن برایش نگهداری شود.

۲. زیرا چیزهایی همانند رطب و انگور، اگر خشک کرده نشوند؛ فاسد می‌شوند. پس به مصلحت مالک است که بوسیله‌ی خشک کردن، مال او را از تلف شدن نجات داد. در مغنی آمده: التقاط کننده، هزینه‌ی خشک کردن را از احسان خود پرداخت می‌کند یا به اندازه‌ی هزینه‌ی خشک کردن، مال او را بفروش می‌رساند. زیرا لُقْطَهُ، مال دیگران است پس همانند سرپرست یتیم، باید مصلحت را در مال او رعایت کند.

۳. دلیل آن تصاحب نمودن آن، حدیث بخاری ۲۴۲۹ که گذشت.

زیرا همان‌گونه که گذشت در همه‌ی موارد یاد شده در شأن مالک، مصلحت در نظر گرفته شده و در شأن التقاط کننده، جانب سهولت رعایت شده است. تا این که نه مالک متضرر گردد و نه التقاط کننده در حرج و سختی واقع شود.

۴. دلیل آن حدیث بخاری ۲۴۲۹ که گذشت.

۵. در اقناع آمده: در آبادی جایز است که برای تصاحب گرفته شود تا بوسیله‌ی دست‌های خائن ضایع نشود به خلاف صحرا که رفت و آمد مردم در آن اندک است.

فَصَلِّ: وَإِذَا وُجِدَ لَقِيْطٌ^۱ بِقَارِعَةِ الطَّرِيْقِ فَأَخْذُهُ وَتَرْبِيَّتُهُ وَكَفَالَتُهُ وَاجِبَةٌ عَلَى الْكِفَايَةِ.^۲
وَلَا يُقْرَأُ إِلَّا فِي يَدِ أَمِيْنٍ.^۳

و هرگاه بچه‌ی افتاده‌ای در وسط راه پیدا شد پس گرفتنش، و سرپرستی‌اش، واجب کفائی است. و قرار داده نمی‌شود مگر در دست (شخص) امانت‌دار.

۱. در اقناع آمده: اصل در آن، همراه آن چه خواهد آمد، آیاتی است از آن: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ **سوره مائده، آیه ۲**

و بر کار نیک و تقوا با همدیگر تعاون و همکاری نمائید.

وَلِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ﴾ **سوره حج، آیه ۷۷.**

کار خیر را انجام دهید.

۲. در مغنی آمده: خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ **سوره مائده، آیه ۳۲**

کسی که آن را زنده بگرداند مانند این است که تمام انسان‌ها را زنده گردانیده است.

در مغنی و النهایه شرح ابی‌شجاع آمده: زیرا با زنده گردانیدن او، گناه از مردم ساقط می‌شود. پس زنده گردانیدن مردم با نجات از عذاب محقق می‌شود.

در مغنی و تحفه اللیب شرح ابی‌شجاع آمده: زیرا آدمی محترم است پس همانند مضطر به طعام، واجب است که روح او حفظ کرده شود.

۳. در اقناع آمده: زیرا حق حضانت و سرپرستی، حق ولایت است. پس کسانی مانند: بنده، کافر، فاسق، بچه و دیوانه که اهلیت ولایت ندارند در دست آنان قرار داده نمی‌شود.

ابن دقیق العید در تحفه اللیب می‌نویسد: زیرا کسی که امین نیست از او ترسیده می‌شود که بچه را برآید یا تربیت بد نماید. و زیرا کفالت، ولایت است و فاسق از اهل ولایت نیست.

فَإِنْ وُجِدَ مَعَهُ مَالٌ أَنْفَقَ عَلَيْهِ الْحَاكِمُ مِنْهُ.^۱ وَإِنْ لَمْ يُوجَدْ مَعَهُ مَالٌ فَانْفَقْتُهُ فِي بَيْتِ الْمَالِ.^۲

و اگر همراه او مالی یافته شد حاکم از آن (مال) بر او انفاق می‌کند. و اگر همراه او مالی یافته نشد پس هزینه‌ی (سرپرستی) او در بیت المال است.

۱. در اقناع آمده: زیرا مالی است که به او اختصاص داده شده است.

۲. عَنْ سُنَيْنِ أَبِي جَمِيلَةَ، رَجُلٍ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ؛ أَنَّهُ وَجَدَ مَنْبُوداً فِي زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. قَالَ: فَجِئْتُ إِلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. فَقَالَ: مَا حَمَلَكَ عَلَىٰ أَخْذِ هَذِهِ النَّسَمَةِ؟ فَقَالَ: وَجَدْتُهَا ضَائِعَةً فَأَخَذْتُهَا. فَقَالَ لَهُ عَرِيفُهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنَّهُ رَجُلٌ صَالِحٌ. فَقَالَ عُمَرُ: كَذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: اذْهَبْ فَهُوَ حُرٌّ. وَلَكَ وَلَاؤُهُ. وَعَلَيْنَا نَفَقَتُهُ. صحیح، الموطأ ۲۷۳۳

از سنین ابی جمیلہ مردی از بنی سلیم روایت است که: بچه‌ی افتاده‌ای را در زمان خلافت عمر بن خطاب پیدا کرد. گفت: به نزد عمر بن خطاب آمدم. عمر گفت: چه چیز تو را وادار کرد که این طفل را بگیری؟ گفت: او را دیدم که انداخته شده پس او را گرفتم. کسی که او را می‌شناخت گفت: ای امیر مومنان! او شخص صالح و شایسته‌ای است. عمر به او گفت: آیا چنین است؟ گفت: بله. عمر بن خطاب گفت: برو، او آزاد است و برای تو سرپرستی اوست و بر ما نفقه‌ی اوست.

فَصَلِّ: وَالْوَدِيعَةَ أَمَانَةً^۱ وَيُسْتَحَبُّ قَبُولُهَا لِمَنْ قَامَ بِالْأَمَانَةِ فِيهَا^۲ وَلَا يَضْمَنُ^۳ إِلَّا بِالتَّعَدِّي^۴.

و ودیعه امانت است. قبول کردن آن برای کسی مستحب است که به امانت‌داری در آن بپردازد. و غرامت نمی‌شود مگر با تعدی و تجاوز.

۱. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ **سوره نساء، آیه ۵۸**

بی‌گمان الله عزوجل فرمان می‌دهد که امانات را بسوی صاحبانشان تحویل نمایید.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: أَدَّ الْأَمَانَةَ إِلَىٰ مَنْ ائْتَمَنَكَ، وَلَا تَخُنْ مَنْ خَانَكَ. **صحیح، ابوداؤد ۳۵۳۴**

امانت را ادا کن بسوی کسی که تو را امین دانسته است و خیانت نکن به کسی که به تو خیانت کرده است.

۲. زیرا کمک و یاری به برادر مسلمان است. خداوند متعال در قران بیان فرموده: ﴿وَتَعَاوَنُوا عَلَىٰ الْبِرِّ

وَالتَّقْوَىٰ﴾ **سوره مائده، آیه ۲**

و بر کار نیک و تقوا با همدیگر تعاون و همکاری نمائید.

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: وَاللَّهِ فِي عَوْنِ الْعَبْدِ مَا كَانَ الْعَبْدُ فِي عَوْنِ أَخِيهِ. **مسلم ۲۶۹۹**

الله عزوجل در یاری و کمک بنده است تا وقتی که بنده در یاری و کمک برادرش باشد.

۳. زیرا دست او دست امانت است. پس همانند سایر امانات، غرامت نمی‌شود. امانت گذارنده با رضایتش مالش را به

شخص امین سپرده است. پس اگر امین، مال او را در ظرف نگه‌دارنده‌اش محافظت نماید سپس تلف شود، غرامت

کرده نمی‌شود.

۴. زیرا با سهل‌انگاری و بی‌توجهی، مال مردم را در معرض تلف و نابودی قرار داده است.

وَقَوْلُ الْمُودَعِ مَقْبُولٌ فِي رَدِّهَا عَلَى الْمُودِعِ،^۱ وَعَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَهَا فِي حِرْزِ مِثْلِهَا.^۲

و گفته‌ی امانت‌دار در بازگرداندن آن بر امانت‌گذارنده قبول است. و بر او (واجب) است که آن را در ظرف نگه‌دارنده‌اش حفظ کند.

وَإِذَا طُولِبَ بِهَا فَلَمْ يُخْرِجْهَا مَعَ الْقُدْرَةِ عَلَيْهَا حَتَّى تَلْفَتْ ضَمِينَ.^۳

و هرگاه آن (امانت) طلب کرده شد پس با وجود توانائی بر (تحویل) آن، آن را خارج نکرد تا این که تلف شد، غرامت می‌شود.

۱. ابن دقیق العید در تحفه اللیب می‌نویسد: زیرا آن را برای منفعت مالکش تحویل گرفته است پس در بازگرداندن، قول او معتبر است. زیرا مالک، او را بر مالش امین دانسته است.

۲. ابن دقیق العید در تحفه اللیب می‌نویسد: زیرا ودیعه گذاشتن اقتضا می‌کند که حفظ کرده شود. پس هرگاه به طور اطلاق گفته شد که مال را پیش خودت امانت بگذار و معلوم نکرد کجا آن را نگهداری کند به عرف ارجاع داده می‌شود که در عرف، چنین مالی در چه مکانی نگهداری می‌شود.

۳. لِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ **سوره نساء، آیه ۵۸**

بی‌گمان الله عزوجل فرمان می‌دهد که امانات را بسوی صاحبانشان تحویل نمایید.

ابن دقیق العید در تحفه اللیب می‌نویسد: زیرا با تأخیر بی‌مورد و سهل‌انگاری سبب شده که ودیعه تلف شود. هَذَا وَاللَّهُ تَعَالَىٰ أَعْلَىٰ وَأَعْلَمُ.